

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد      بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

یونس نگاه- کابل

۲۶ اپریل ۲۰۲۱



یونس نگاه

## زیبائی‌های مردم بامیان



از مناظر بامیان بسیار صحبت می‌شود و هر سال هزاران نفر به دیدن آن ولایت زیبا و آرام می‌روند. در عکس‌ها و سفرنامه‌های رسانه‌ای سنگ، کوه و آب بامیان بیشتر دیده می‌شود تا مردم آن سرزمین. مسافران کمتر می‌توانند به دل بامیانی‌ها راه پیدا کرده در فرهنگ، هنر و ذهنیت‌های آن مردم چکر بزنند. امروز ویدیوئی را یکی از دوستان فیسبوکی شریک ساخته بود که از تماشایش لذت بردم و آن را با شما نیز شریک ساختم.

در آن ویدیوی قریب پنج دقیقه‌ای، خانمی این‌گونه سخن را آغاز می‌کند: "بینندگان عزیز... حالی یک لالای خیلی مقبول و قنده با خود داریم، می‌خوانیم بلدی‌مو دوبیتی بخوانه." بامیان زیباست چون به خانم‌هایش جرأت داده است به مردی

بگوید لالای مقبول و قند، بدون آن که آن تمجید مایه آزارش شود. لالای قند از تمجید دختر خانم خوش زبان شاد می شود و دوبیتی های غزی را می خواند که هر کدام آن مثل صحنه فلم خوب سینمایی گوشه ای از زندگی مردم بامیان را نمایش می دهد. محمد امین در دوبیتی اولش خوانده است:

افتیو گرمه که مغز سر موجوشه شیرین بند دل مدگو مدوشه  
به دل گفتم که چند بوسه بگیرم به لب خندید که گوساله مچوشه

در قریه های بامیان عشق و کار باهم در آمیخته است. شیرین بند دل گوشش به عاشق و دستش به پستان گاو شیر ده است. درین دوبیتی کار بر عشق زور است. شکم فرصت نمی دهد جوانان همدیگر را ببوسند. شیرین بند دل بوسه را دوست دارد، ولی نمی تواند دست از دوشیدن گاو بردارد و به عاشقش خندیده می گوید برای بوسیدن فرصت نداریم، چون اگر یک لحظه غفلت کنیم، گوساله گاو را خواهد چوشید و گرسنه خواهیم ماند. حسرت تلخی درین دوبیتی نهفته است. فقر فرصت عشق ورزیدن نمی دهد. تأئید سخن همان شاعری که گفته بود: "دریغا که فقر چه به آسانی احتضار فضیلت است".

دوبیتی دوم امین یکا لونگی نیز قصه بیکاری و بی نانی است. او راه درازی را پیموده به خانه دیده (معشوق) می رود که فرش خانه اش پلاس (کهنه) است، کاروبار ندارد و دسترخوانش خالی است:

سرک بله موروم رای مه درازه خنه دیده موروم تی مه پلاسه  
هرچند مردم او ره تاریف موکونه از کار و بار و نان بیخی خلاصه

دوبیتی سوم امین قصه بید صبور است، بیدی که زندگی اش را دوست دارد و ازین که شاخه هایش پر بار نیست، رنج نمی برد. او هر شاخ خود را یک یوسف و هر برگش را یک زلیخا می بیند. بامیان ملک سرد، کم زمین و محروم است. مردم بامیان اما مثل این بید داشته های خود را دوست دارند و مثل کارکترهای این ویدیو از زندگی خود لذت می برند. در بیت دوم دست بالاتر (دولت، حکام و باغبانان) دیده می شود که سر باغ (میوه و برگ و بر) را چیده و تنها خار را برای راوی گذاشته است. راوی بامیانی، درختی را که ثمرش را دیگری چیده است، از ریشه نمی کند بلکه با خارش کنار می آید، شاخش را چون یوسف و برگش را چون زلیخا دوست دارد:

درخت بید بودوم در کنج باغا چو شاخم یوسف و برگم زلیخا  
ببین باغبان، سر باغه چه چنده به خارش می کنم دل ره تسلی

در دوبیتی چهارم قصه عشق و نان به جای باریک می کشد. بامیان سنتی و فقیر است. هنوز جوانان نمی توانند به دلدار خود برسند و عشق ها به دلیل زور شکم یا حاکمیت سنت خیلی وقت ها به ناکامی می انجامد. همسرانی هستند که دل به جای دیگر دارند. پسری که معشوقه اش را کس دیگری از او گرفته است، چون سایه آنان را تعقیب کرده و آوازه سرک کشیدن هایش زندگی زن و شوهر را تلخ می کند. شوهر از موی خانم گرفته سه چپات به رویش می زند:

هموم روزی زدم اینه ده روی تو کدم پدر نالت گفت پیش شوی تو  
هموشوی تو، از غومپه موی تو گرفت سه چپاک ماکم زد ده روی تو

دوبیتی پنجم قصه خانواده های از هم پاشیده است. معشوقه، دختر بی مادری است که پدرش کارگر مسافر می باشد. او نزد خاله اش زندگی می کند، خاله ای که چون مادر از خواهرزاده مواظبت می کند و پسر عاشق از ترس او به دختر نزدیک شده نمی تواند. این دوبیتی ما را به گوشه هایی از بامیان چکر می برد که در آن مادران جوان می میرند، فرزندان دور از پدر و مادر کلان می شوند، خاله ها و اقارب فرزندان یتیم را در نبود حمایت دولتی زیر بال می گیرند، و مردانی که زنان خود را نجات داده نتوانسته اند در سارا (خارج) مصروف کارگری اند:

درخت میوه من بر نداره      دریغا یار من مادر نداره

یکک آته داره مرد سارا یه      یکک خاله داره خرس خدایه

آن ویدیو مثل داستان خوب با صحنه‌های امید و روشنایی پایان می‌یابد. عاشق‌بچه، این‌بار پشت دختر مکتبرو را گرفته و صدقه کومه بولول (صاف و مقبول)، قلم، کتاب، کتابچه و پرکارش می‌شود:

شیوه مکتب موری گشتاره صدقه      کومی بولول رنگ اناره صدقه

کومه بولول رنگ انار چه باشه      قلم، کتاب، دفتر، پرکاره صدقه

در آخرین صحنه، قصه گه صباى آفتابی و زن شادی‌ست که سه چار فرزند دارد ولی هنوز مثل گل سرخ تازه است و مستی می‌کند:

افتیو گه سبا سرخی ره بنگر      گل سرخ منه اولی ره بنگر

گل سرخ منه اولی چه باشه      سه چار زایده خاتو، مستی ره بنگر

در آغاز از خطابِ دختر خانم مصاحبه کننده به امین یاد کردیم که او را لالای قند و مقبول می‌گوید. در جریان ویدیو رفتار صمیمی همراه با ادب امین نیز دیدنی‌ست. امین مستقیم به چشمان دختر خانم نگاه می‌کند، هیچ حرکت زننده از او سر نمی‌زند. آنان در ایستادن کنار هم راحت‌اند، هردو بدون ترس باهم می‌خندند و از میان اطرافیان نیز صدای امر به معروف و نهی از منکر بالا نیست. دیگران نیز با خنده، بدرقه می‌کنند. **خنده در بامیان گناه نیست.**